



یادی از بابک خرم‌دین این گهرمان ایرانزمین

یک روز پادشاهی بهتر از ۴۰ سال بردگی....
 سخن بر سر این نیست که من زنده یا مرده باشم،
 هر کجا که من باشم یا از من یاد شود، من آنجا پادشاهم.
 * ایرانزمین از هزاره های دور و دیر سرزمین استوره ها و شگفتی ها و گهرمانان بزرگ بوده است.

* یکی از این گهرمانان بابک خرم‌دین است که امروز نگاه، کوتاهی به زندگی پر فراز و نشیب او خواهیم داشت.

* ایرانزمین در دامان خود بزرگان، فرهیختگان و جانبازگانی را پرورده است که پیوسته جهانی را به آفرین گویی واداشته اند.

* در تاریخ کشورمان می خوانیم که جز فرهیخته و دانشمند و میهن دوست، سرزمین ما فرزندان نابکاری هم داشته است که در دامان پر مهر مادر پرورش یافته اند. این نابخردان در آغوش مادر به بالندگی رسیده و با نوشیدن شیر ی جان او، جان گرفته اند. آن ناسپاسان شیر جان و شیر را نوشیده و پستان مادر را گاز گرفته و نمک نشناسی را به جایی رسانیده اند که با نهادن دست در دست دشمن در راه نابودی سرزمین کوشیده اند.

* تاریخ ایرانزمین را که از دیرباز، باز می نگریم در می یابیم ایران و ایرانی از این دغاکاران کم نداشته است.
 +از چگونگی پیروزی اسکندر گجستگ، و یا شکست بابک خرم‌دین گرفته، تا به امروز، که به چشم خود دیدیم، چگونه فردوست به دشمنی با سرزمین، به دشمنی با پادشاه، به دشمنی با هست و نیست ایرانزمین دست همکاری با آخوند را فشرده و ما را به این روز سیاه نشانده، همه و همه از سوی فرزندان این آب و خاک انجام گرفته است.

* بررسی زندگی بزرگان کشورمان در هر زمینه ای چه تاریخی، چه فرهنگی، چه سیاسی می تواند راهگشای ما باشد. ما باید این فرهنگ را بشناسیم و بشناسانیم و تا می توانیم از آن بگوییم، بنویسیم و جوانان را آگاه کنیم.

* ناگفته پیداست و همگان می دانیم که این روزها ایران ما روزگاران سخت و دشواری را می گذراند و زیر چیرگی مشتی آخوند انیرانی و ستم های ددمنشانه ی آنها دست و پا می زند. ما نیز مانند نیاکامان، برای رهایی از چنگال خونخواران جمهوری اسلامی می باید یاره ها و پرت و پلاهای آن را به دور بریزیم. دور ریختن این یاره ها و آموزشی های نادرست آن، درست، ولی برای پرکردن این جای تهی می باید اندیشید. چه اندیشه ای شایسته تر از اینکه جای دروغ ها و یاره های بیگانگان را با فرهنگ پر بار سرزمینمان پر کنیم
 شنیده ایم که گفته شده آنانی که تاریخ خود را نمی شناسند و از آن آگاهی چندانی ندارند به ناچار آن را دوباره زندگی خواهند کرد.

* استاد شجاع الدین شفا در باره ی خرم‌دینان می گوید که هرچه به ما رسیده، از تاریخ نویسان مسلمان است که در برچسب

زدن و بدنام کردن خرمدینان، این به گفته ای مسلمانان از یکدیگر پیشی می گرفتند. او می نویسد:
« پس از فروافتادن دژ باج نسک (کتاب) ها و نوشته های بابکیان همه به دست اعراب سوزانده شده اند.»

* **زین کوب** آنچه را که در باره ی **بابک** نوشته شده و به دست ما رسیده اند، همه را داستان های من درآوردی و کینه توزانه می داند و می افزاید که به سختی می توان از **لابلای غبار** داستانسرایی ها، چهره ی راستین **بابک** را شناخت.

* استاد **سعید نفیسی** را نیز باور براینست که ریزه کاری های زندگی **بابک** در پس پرده ی پیورزی (تعصب)، خودخواهی و خود بزرگ بینی تاریخ نویسان اسلامی پنهان مانده و آنچه در باره ی تاریخ دین خرمی نوشته اند همه و همه آلوده به کینه و برچسب های نارواست. این استاد گرانمایه در نسکی (کتابی) به نام: **بابک خرمدین ابر مرد مبارزه با اعراب بیگانه**، از زندگی **بابک** و هم چنین **خرمدینان**، به ما آگاهی های ارزنده ای می دهد.

* **بابک خرمدین** رهبر پیکارگران ایرانی بود که پس از مرگ **ابومسلم** بر خلافت عباسیان شوریدند. او رهبری شورشیان **آذریادگان** را داشت. این شورشها برای از میان بردن خلافت اعراب بر ایران بود و بیش از بیست سال (از ۸۱۶ تا ۸۳۷ ترسای) به درازا کشید.

* **بابک** در **آذریادگان** چشم به جهان گشود. بی گمان او از ایرانیانی بود که خود را آزاده دانسته و به آزادی و آزادی باور داشتند.

* فروپاشی دولت **ساسانی** و چیرگی عرب های مسلمان بر ایران به این میهن دوستان بسیار گران آمده بود. آنان تاب و توان از سر گذراندن این نگون بختی و خوارداشت هایی که به آنان روا داشته می شد، را نداشتند. از اینرو از راه های گوناگون به ستیز با عرب ها برخاستند. **بابک خرمدین** یکی از این جان گذشتگان بود.

* چنین که گویند **گویا بابک خرمدین** در جوانی تا پیش از آشنایی با **جاویدان بن سهل**، از زندگی ساده ای برخوردار بوده است.

جاویدان رهبر **خرمی** ها بود. یک بار **جاویدان** در بلندی های **کوهستان یذ** در برف گیر می کند و در پی پیدا کردن سرپناهی بوده که به خانه ی مادر **بابک** می رسد. **بابک** را می بیند. **جاویدان** که مرد جهان دیده ای بوده از زیرکی آن جوان خوشش می آید و از مادر او خواهش می کند که پروانه دهد تا **بابک** را به همراه خود ببرد. از همان زمان است که **بابک** به گروه **خرمدینان** می پیوندد.

سپس ابوعمران هَمَآورد (رقیب) **جاویدان** بر او شیبخون می زند. در این نبرد **جاویدان** زخمی شده و پس از سه روز چشم از جهان فرو می بندد. پس از این رخداد **بابک** که میهن دوستی هوشمند بوده کم کم در میان **خرمی** ها جایگاهی پیدا می کند و سرانجام جانشین **جاویدان** شده و رهبری این گروه را به دست می گیرد.

* در باره ی تبار و ریشه ی خانوادگی **بابک** سخن ها گفته شده که برخی از آنها شگفت انگیز و باور نکردنی است. **واقدی و تبری بابک** را از رده ی پایین هازمان می شناسانند. ولی پاسخ **بابک** به نامه ی پسرش و روش نوشتاری و واژه های بکار برده شده از سوی او نشان از آن دارند که او و خانواده اش از بلندپایگان بوده اند. ریشه و تبار **بابک** هر چه بوده و از هر کجای ایران که برخاسته بوده باشد، در میهن دوستی و جانفشانی او برای رهایی سرزمین از دست بیگانگان، کوچکترین دو دلی در کار نیست و جا دارد در همین جا آرزوی شادی روان او را بکنیم.

* **بابک** پس از جنگ هایی چند، بیشتر از پیش بر **آذریادگان** چیره شد. پیشرفت خرمدین ها نگرانی بسیاری برای **معتصم** پدید آورد.

معتصم جنگ با **خرمدینان** را همچنان دنبال می کرد سرانجام او **افشین** را فرمانروای **آذریادگان** کرد. هنگامی که فرمانرانان بومی از سویی دانستند که **معتصم** بر آن شده **بابک** را سر به نیست کند، و از سوی دیگر به گوششان رسید که **افشین** با **معتصم** همکاری کرده و به سوی آنها لشکر کشی می کند، از **بابک** روی برگردانند.

+ **افشین** پس از رسیدن به **آذریادگان** بر روی **برزند** اردو زد. او هرگاه به پول نیاز پیدا می کرد برای **معتصم** پیام می فرستاد و **معتصم** هم از هیچ یاری به او دریغ نمی کرد.

+ در جنگ سختی که میان **بابک** و **افشین** در گرفت، با همه ی دلآوری هایی که **بابک** و سربازانش از خود نشان دادند، پیروزی از آن لشکر **افشین** شد. **بابک** که امیدش را از دست داده بود، به دیدار **افشین** می رُوَد و از خلیفه زنهاری (امان) می خواهد. **افشین** گروگان می خواهد. **بابک** پسر و چند تن از پیروانش را پیشنهاد کرده و از **افشین** می خواهد تا به نیروهایش دستور دهد تا از تاخت و تاز دست بکشند. ولی نیروهای **افشین** از دیوارهای دژ **بذ** بالا رفته و پرچم هایشان را بالا می برند. با اینکه یاران **بابک** جانفشانی ها کردند، سرانجام دژ، در ۱۵ اوت ۸۳۷ ترسای فرو افتاد (سقوط کرد). **افشین** دستور داد تا خانه ها و کاخ های آنها را آتش بزنند. **بابک** توانست از در دیگر دژ به درون رفته و کمی خوراکی و توشه با خود برداشته و از در بیرون برود او از روی ارس گذشته و با پنهان شدن در پناه تپه ها و بیشه ها خود را به **ارمنستان** رسانید. **افشین** از راه انیشه (جاسوس) های خود دریافته بود که **بابک** و یارانش در مرز **آذریادگان** و **ارمنستان** پنهان شده است. هنگامی که زنهار (امان)

نامه ی خلیفه رسید. **افشین** آن را به‌مراه پسر **بابک**، که زندانی **افشین** بود، برای **بابک** فرستاد. **بابک** بی آنکه بسته را باز کند، آن را پس می فرستد. پس از باز پس فرستادن پیام آوران، خود و یک زن از خانواده اش با ۴ یا ۵ بادی مرد و نگهبان به **ارمنستان** می گریزد. بدینگونه جز برادر **بابک**، **عبدالله** و نگهبانش، همه ی یاران **بابک** به دست سربازان **افشین** افتادند.

* در پی فشار گرسنگی **بابک** کسی را به روستا می فرستد تا خوراکی پیدا کند. بدینگونه فرمانروای آنجا، **سهل بن سنباط**، از بودن **بابک** در آن نزدیکی ها آگاه شده و به گرمی از او پیشباز کرد. **افشین** هم آگاهی یافت که **بابک** در آن بخش است، به **سهل بن سنباط** نامه نوشته و به او نوید می دهد، در برابر دستگیری **بابک** پاداش خوبی دریافت خواهد کرد. روزی که **بابک** به پیشنهاد **سهل بن سنباط** برای شکار می رُود، دستگیر می شود. **بابک** را به زنجیر بسته و او را به اردوی **افشین** در **برزند** بردند. این رویداد غم انگیز در ۱۵ سپتامبر ۸۳۷ ترسایی رخ داد.

* **افشین** این دشمنیار پیروزی به دست آمده را به آگاهی **معتصم** می رساند. او دستور می دهد بی درنگ اسیران را به **سامرا** بفرستد. شماری از مردان و زنان و کودکان خانواده ی **بابک** به دست **افشین** افتادند. **افشین** این مرد دغاکار، مردها را آزاد کرده زنها را به شوهران یا پدرانشان باز پس داده ولی **بابک**، برادرش و مردان جنگجوی خرمینان را به تختگاه **معتصم** به **سامرا** فرستاد.

* بر تن **بابک** پوشاکی از دیبا پوشاندند و بر سرش کلاهی از سمور نهاده و بر فیلی سوارش کردند. برادر او را هم بهمانگونه پوشانده و سوار بر شترش کرده بودند. پس از گرداندن **بابک** در شهر، **معتصم** به آدمکش خود دستور می دهد تا کار خویش را آغاز کند.

+ برّخیم نخست دست ها و پاهای **بابک** را برید. **خواجه نظام الملک توسی** در نَسک **سیاست نامه** می نویسد:
« هنگامی که یکی از دست های **بابک** را می بُزند، او چهره ی خود را با دست دیگرش خونی می کند. هنگامی که **معتصم** چرایِ این کار را می پرسد، **بابک** پاسخ می دهد:

« پس از خونریزی چهره ام رنگ پریده و سپس زرد می شود، من چهره ام با خون گلگون کردم که کسی گمان نکند و بگوید که **بابک** به هنگام مرگ، از ترس چهره اش زرد شده بود.»

به گفته ی **تبری** برادر **بابک عبدالله** همانند **بابک** با خونسردی به پیشباز مرگ رفته است.

+ **کرون** می نویسد دو سال پس از کشتن **بابک** برادر دیگرش **اسحاق** هم دستگیر می شود و همراه **مازیار** در سال ۸۴۰ ترسایی (میلادی) به دار آویخته می شود.



نمای بیرونی دژ بابک خرمین

گرد آورنده ژاله دفتریان
پاریس تیرماه ۲۵۸۰ ایرانی
برابر با ژوئیه ۲۰۲۱ ترسایی

